

## صلح درونی با امام؛ مسئله‌ای که سبک زندگی و آرامش ما را می‌سازد

### چرا آرامش قلبی پایدار، بدون صلح درونی با امام شکل نمی‌گیرد؟

گاهی ما همه‌چیز داریم؛ برنامه زندگی منظم، کار، پول و حتی آرامش ظاهری، اما در لایه‌های عمیق‌تر از قلب نوعی ناهماهنگی مبهم احساس می‌کنیم؛ مثل ساعتی که درست کار می‌کند اما هرچند وقت یک‌بار، بی‌دلیل عقب می‌افتد. نه اتفاق خاصی افتاده، نه بحران بزرگی در میان است؛ اما انگار قطعه‌ای درون این نظام درست جا نیفتاده است. این حس، برای بسیاری از انسان‌ها آشناست؛ احساسی که نه با سرگرمی برطرف می‌شود و نه با موفقیت‌های بیرونی.

اگر قطب‌نمای یک کشتی اندکی از تنظیم خارج شود، کشتی در همان لحظه غرق نمی‌شود؛ حتی ممکن است کیلومترها درست حرکت کند. اما هرچه مسیر طولانی‌تر شود، فاصله با مقصد بیشتر خواهد شد. زندگی انسان نیز چنین است. تا وقتی نسبت درونی ما با راهنمای حقیقی مسیر، یعنی امام، تنظیم نباشد، ممکن است سال‌ها حرکت کنیم، اما آرام‌آرام از مقصد حقیقی دور شویم؛ بی‌آنکه متوجه باشیم.

در منطق معارف شیعه، مسئله اصلی انسان نه صرفاً دیدن امام در صحنه اجتماع است و نه حتی درک زمان ظهور؛ بلکه مسئله، صلح درونی با امام است. نسبتی که باید در جان، تصمیم‌ها و سبک زندگی انسان برقرار شود. قرآن با صراحت هشدار می‌دهد: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ بِاِمَامِهِمْ»<sup>۱</sup>. این آیه نشان می‌دهد که نسبت ما با امام، یک موضوع اعتقادی صرف یا احساسی مقطعی نیست؛ بلکه معیار هویت، مسیر و سرنوشت ماست.

حتی اگر ظهور امام زمان (علیه‌السلام) رخ دهد، باز هم هر انسانی باید در نظام درونی خود با ولی خدا به صلح رسیده باشد و اگر ظهور به هر دلیلی در طول عمر ما اتفاق نیفتد، این مسئله همچنان باقی است و در شب

۱ «روزی که هر انسانی با امامش فراخوانده می‌شود» آیه ۷۱ سوره مبارکه اسراء

اول قبر از ما پرسیده می‌شود؛ بنابراین، صلح درونی با امام، مسئله‌ای مربوط به «آینده نامعلوم» نیست؛ بلکه مسئله «سبک زندگی اکنون انسان زنده» است.

در این درس نشان می‌دهیم که صلح درونی با امام چگونه شکل می‌گیرد، چه موانعی دارد و چگونه می‌توان آن را از یک مفهوم ذهنی به تجربه‌ای زیسته و پایدار در زندگی روزمره تبدیل کرد؛ صلحی که نتیجه‌اش نه فقط آرامش روانی، بلکه اطمینان وجودی در مسیر دنیا و آخرت است.

### مسئله اصلی انسان؛ صلح با ولی خدا

انسان در طول زندگی‌اش همواره با مسائل متعددی روبه‌روست؛ معیشت، روابط، تصمیم‌های سرنوشت‌ساز، دغدغه آینده و ترس از شکست. اما در میان همه این‌ها، یک مسئله وجود دارد که اگر حل نشود، هیچ‌یک از مسائل دیگر به‌طور واقعی سامان پیدا نمی‌کنند و اگر درست حل شود، بسیاری از پیچیدگی‌های زندگی معنا و جهت می‌یابند. آن مسئله، نسبت انسان با ولی خدا است؛ نه به‌عنوان یک باور ذهنی، بلکه به‌عنوان یک واقعیت زنده در درون انسان.

برای فهم این مسئله، تصور کنید کارمندی را که در یک سازمان بزرگ مشغول به کار است، اما عملاً با مدیر اصلی سازمان هماهنگ نیست. ممکن است وظایفش را انجام دهد، ساعات کاری‌اش منظم باشد و حتی از بیرون، فردی موفق به‌نظر برسد، اما چون تصمیم‌هایش بر اساس سیاست‌ها و اهداف مدیر اصلی تنظیم نشده، دیر یا زود دچار اصطکاک، فرسودگی و احساس بی‌معنایی در کار می‌شود. مشکل اصلی این کارمند، کم‌کاری یا نبود مهارت نیست؛ بلکه ناهماهنگی با مرکز تصمیم‌گیری است.

زندگی انسان نیز چنین است. در منطق قرآن، هیچ انسانی بدون «امام» نیست؛ خواه این انسان، انسانی متعادل بوده و امام او ولی الهی باشد یا تعادل انسانی در فرد شکل نگرفته و امام او یکی از آرزوهای بخشهای چهارشنبه‌گانه وجودش باشد. بنا بر آیه ۷۱ سوره مبارکه اسراء که با هم بررسی کردیم؛ هویت نهایی ما با آن

چیزی سنجیده می‌شود که محور تبعیت و جهت‌دهی زندگی‌مان بوده است؛ نه با ادعاها، ظواهر و نیت‌هایی که بیان می‌کنیم

از این منظر، مسئله اصلی ما این نیست که خود را منتظر بدانیم یا به امام علاقه داشته باشیم؛ مسئله این است که آیا در نظام درونی و سبک زندگی خود، با ولی خدا در صلح هستیم یا نه. صلح در اینجا به معنای نبود جنگ ظاهری نیست، بلکه به معنای هماهنگی، همسویی و پذیرش مرجعیت امام در تصمیم‌ها و انتخاب‌هاست.

مثال ساده‌تر آن، راننده‌ای است که از مسیر و مقصد آگاه است، اما حاضر نیست به تابلوهای راهنما توجه کند. او ممکن است مدتی حرکت کند، اما هرچه جلوتر می‌رود، این پیشروی برایش پرهزینه‌تر و مسیر برایش مبهم‌تر می‌شود. مشکل این راننده، ندانستن مقصد نیست؛ بلکه نپذیرفتن راهنمای مسیر است. بسیاری از آشفتگی‌های درونی انسان نیز از همین جا آغاز می‌شود؛ از جایی که انسان امام را می‌شناسد، اما در عمل، مسیر زندگی‌اش را با او تنظیم نمی‌کند.

صلح با ولی خدا یعنی پذیرفتن اینکه معیار تشخیص درست و نادرست، سود و زیان، پیشرفت و عقب‌ماندگی، تنها تحلیل شخصی یا عرف زمانه نیست؛ بلکه میزان، هدایت امام است. هر جا این معیار کنار گذاشته شود، حتی اگر به ظاهر آرام باشیم، در درون خود دچار دوگانگی و فرسایش می‌شویم. این همان ناهماهنگی پنهانی است که بسیاری از ما آن را تجربه می‌کنیم، بی‌آنکه ریشه‌اش را بشناسیم.

از سوی دیگر، وقتی این صلح برقرار شود، زندگی حتی در سخت‌ترین شرایط دچار فروپاشی درونی نمی‌شود. درست مانند تیمی که همه اعضایش با تاکتیک مربی هماهنگ هستند و حتی اگر بازی سخت باشد یا نتیجه موقتاً به ضررشان رقم بخورد، سردرگمی و تنش درونی ندارند. هماهنگی با ولی خدا، چنین نقشی در زندگی ما ایفا می‌کند؛ چهارچوبی که تصمیم‌هایمان را منسجم، مسیر را روشن و دل را از پراکندگی نجات می‌دهد.

بنابراین، مسئله اصلی پیش از هر چیز، صلح یا قهر درونی با ولی خداست. مسئله‌ای که نه به آینده‌ای نامعلوم موکول می‌شود و نه با تغییر شرایط بیرونی حل می‌گردد. این نسبت، همین‌جا و همین‌ان، در انتخاب‌ها، اولویت‌ها و سبک زندگی ما ساخته شده یا ویران می‌شود؛ و این ما هستیم که با همان رابطه‌ای که ساخته‌ایم، مسیر دنیا را طی کرده و وارد مرحله پاسخ‌گویی نهایی خواهیم شد.

### صلح درونی با امام؛ مسئله‌ای که تا شب اول قبر همراه انسان است

بسیاری از مسائل زندگی، با تغییر شرایط حل می‌شوند. فقر ممکن است با افزایش درآمد برطرف شود، ناآگاهی با آموزش کاهش یابد و حتی برخی اضطراب‌ها با عوض شدن محیط یا سبک زندگی فروکش می‌کنند. اما بعضی مسائل، از این جنس نیستند؛ نه به زمان وابسته‌اند و نه به تغییر موقعیت. این مسائل، از لحظه‌های تصمیم‌گیری در دنیا تا لحظه‌ای که چشم از جهان می‌بندیم، همراه با ما حرکت می‌کنند؛ صلح درونی با امام از همین جنس مسائل است.

گاهی چنین تصور می‌شود که مشکل اصلی نرسیدن به زمان ظهور یا زندگی کردن در دوران غیبت است؛ گویی اگر ظهور رخ دهد، همه چیز به صورت خودکار اصلاح می‌شود. اما این تصور، مسئله را از موضع اصلی‌اش جابه‌جا می‌کند. حتی پس از ظهور نیز، انسان‌ها بر اساس میزان هماهنگی درونی‌شان با امام زندگی خواهند کرد. ظهور، حقیقت امام را آشکار می‌کند؛ اما صلح درونی، امری است که باید پیش از آن در جان انسان ساخته شده باشد.

برای فهم این موضوع، می‌توان به مثال شاگردی فکر کرد که سال‌ها در کلاس معلمی حاضر بوده، اما هرگز شیوه یادگیری و قواعد کلاس را نپذیرفته است. روز امتحان، حضور معلم در کلاس، چیزی را تغییر نمی‌دهد؛ زیرا مسئله، ناآگاهی از چهره معلم نبوده، بلکه ناهماهنگی درونی شاگرد با مسیر آموزش بوده است. به همین قیاس، دیدن امام یا درک زمان ظهور؛ اگر بدون صلح درونی باشد، مسئله اصلی انسان را حل نمی‌کند.

قرآن کریم با تعبیر دقیق «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» به همین حقیقت اشاره می‌کند. این آیه نشان می‌دهد که انسان، نه با آرزوهایش و نه با ادعاهایش، بلکه با نسبت واقعی و درونی‌اش با امام مورد داوری قرار می‌گیرد. این نسبت، چیزی نیست که در لحظه مرگ شکل بگیرد؛ بلکه حاصل یک مسیر طولانی از انتخاب‌ها، ترجیح‌ها و سبک زندگی ماست.

شب اول قبر، در این نگاه، نقطه آغاز پرسش از همین رابطه است. پرسش درباره اینکه در طول زندگی، با کدام محور هدایت هماهنگ بوده و چه چیزی مسیر ما را تنظیم کرده است. درست مانند مسافری که رسیدن یا نرسیدن او به مقصد با مسیری که در زمان سفر طی کرده رابطه‌ای مستقیم دارد؛ اگر مسیر، بر اساس نقشه و راهنمای درست طی شده باشد، پاسخ روشن است و اگر نه، هیچ توجیه یا نیت اولیه‌ای جایگزین آن نخواهد شد. زندگی دنیا، اگرچه در نگاه ما طولانی به نظر می‌رسد، اما در نسبت با آخرت، مسیری محدود است؛ اگر مسیر خود را از ابتدای سفر تنظیم نکنیم در پایان مسیر دیگر فرصتی برای اصلاح آن وجود ندارد.

از این رو، صلح درونی با امام، مسئله‌ای مربوط به «بعد از مرگ» یا «زمان ظهور» نیست؛ بلکه مسئله‌ای کاملاً مربوط به اکنون ماست. هر تصمیم، هر انتخاب و هر ترجیحی، یا این صلح را تقویت می‌کند یا آن را تضعیف خواهد کرد. انسان، بر اساس همین نظام درونی وارد عالم دیگر می‌شود؛ نه با آرزوهای اصلاح نشده و نیت‌های عمی نشده.

در نهایت، اگر انسان در طول زندگی خود نتواند دل، عقل و عملش را با ولی خدا همسو کند، تغییر صحنه‌ها و رسیدن به زمان ظهور امام، ماهیت این ناهماهنگی را عوض نخواهد کرد. صلح درونی با امام، حقیقتی است که یا در زندگی ساخته می‌شود یا تا شب اول قبر به‌عنوان مسئله‌ای حل‌نشده، همراه انسان باقی می‌ماند.

## معنای صلح درونی و موانع آن

وقتی از «صلح درونی» سخن می‌گوییم، معمولاً ذهن به سمت آرامش روانی، کاهش اضطراب یا احساس خوب موقتی می‌رود. اما صلح درونی با امام، مفهومی عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر از این برداشت‌های رایج دارد. این صلح، نه صرفاً احساس آرامش، بلکه قرار گرفتن انسان در نظم درست هستی است؛ نظمی که محور آن، ولی خداست.

در منطق قرآن و حکمت اسلامی، صلح به معنای بازگشت به هماهنگی پس از گسست و ناهماهنگی است. هرگاه چیزی از جایگاه حقیقی خود خارج شود، فساد شکل می‌گیرد و هرگاه به جای درستش بازگردد، صلح و صلاح پدید می‌آید. درون انسان نیز چنین است. وقتی دل، عقل و اراده انسان از محور هدایت جدا می‌شوند، حتی اگر ظاهر زندگی آرام و منظم باشد، نوعی آشفتگی پنهان شکل می‌گیرد.

برای روشن‌تر شدن معنا، می‌توان بدن انسان را در نظر گرفت؛ اگر یکی از اندام‌ها، هرچند کوچک، از هماهنگی با کل بدن خارج شود، نه تنها کارکرد خود را از دست می‌دهد، بلکه کل سیستم را دچار اختلال می‌کند. درد، علامت همین ناهماهنگی است. آشفتگی‌های درونی انسان نیز اغلب نشانه‌هایی از همین درد هستند؛ درد ناهماهنگی با محور هدایت.

صلح درونی با امام یعنی اینکه مرکز فرماندهی زندگی انسان، جایی که تصمیم‌ها، ارزش‌ها و اولویت‌ها شکل می‌گیرند، با ولی خدا همراستا شود. در چنین حالتی، عقل می‌فهمد، دل می‌پذیرد و عمل در همان مسیر حرکت می‌کند. نتیجه این هماهنگی، آرامشی است که از درون می‌جوشد، نه آرامشی وابسته به شرایط بیرونی.

اما این صلح به راحتی به دست نمی‌آید؛ زیرا موانعی جدی در مسیر آن وجود دارد. نخستین مانع، چندپارگی درونی است؛ حالتی که انسان در سطح دانستن، چیزی را درست می‌داند، اما در سطح خواستن، به سوی چیزی دیگری کشیده می‌شود. مثل کسی که می‌داند مسیر سالم کدام است، اما عادت‌های قدیمی اجازه

حرکت نمی‌دهند. به بیان دیگر دانایی اتفاق افتاده اما دانسته‌ها به دارایی قلب تبدیل نشده‌اند. این دوگانگی، انرژی روانی انسان را فرسوده و دل را ناآرام می‌کند.

مانع دوم، **تعریف نادرست از موفقیت و سعادت** است. وقتی معیار موفقیت صرفاً بر اساس عرف، مقایسه‌های اجتماعی یا سود کوتاه‌مدت شکل بگیرد، انسان ناخواسته از مدار هدایت امام فاصله می‌گیرد. درست مانند دانش‌آموزی که هدفش فقط نمره است، نه یادگیری؛ ممکن است مدتی پیشرفت ظاهری داشته باشد، اما در بلندمدت، از رشد واقعی بازمی‌ماند. این نوع موفقیت، صلح درونی نمی‌آورد؛ بلکه اضطراب پنهان ایجاد می‌کند.

مانع دیگر، **غفلت تدریجی** است؛ نه غفلت ناگهانی و آشکار، بلکه فاصله‌گرفتن آرام و نامحسوس از معیارهای هدایت. بسیاری از ناهماهنگی‌های درونی، محصول تصمیم‌های کوچک اما پی‌درپی هستند؛ تصمیم‌هایی که هرکدام به تنهایی مهم به نظر نمی‌رسند، اما در مجموع، مسیر زندگی را تغییر می‌دهند.

همچنین **خودمحوری** از موانع جدی صلح درونی با امام است. جایی که انسان، تحلیل شخصی، میل فردی یا مصلحت لحظه‌ای را بر هدایت امام ترجیح می‌دهد، تعارض آغاز می‌شود. این تعارض، حتی اگر در ظاهر توجیه‌پذیر باشد، در درون انسان به صورت اضطراب، تردید یا احساس پوچی خود را نشان می‌دهد.

در برابر این موانع، صلح درونی با امام به معنای بازگرداندن محور زندگی به جای درستش است؛ یعنی اصلاح نگاه، بازبینی اولویت‌ها و هماهنگ کردن سبک زندگی با هدایت ولی خدا. این صلح، یک تصمیم لحظه‌ای نیست، بلکه فرآیندی تدریجی است که با آگاهی، مراقبت و بازگشت‌های پی‌درپی شکل می‌گیرد.

در نهایت، هرچا انسان احساس ناهماهنگی عمیق، آشفتگی بی‌دلیل یا فرسودگی درونی می‌کند، می‌تواند این نشانه را جدی بگیرد؛ نشانه‌ای از اینکه جایی در نظام درونی صلح با امام آسیب دیده است. ترمیم این صلح، نه با فرار از زندگی؛ بلکه با اصلاح نسبت انسان با محور هدایت آغاز می‌شود؛ اصلاحی که آرامش را نه به عنوان هدف، بلکه به عنوان نتیجه طبیعی خود به همراه می‌آورد.

## ابعاد صلح درونی با امام

صلح درونی با امام، یک حالت مبهم یا احساسی گذرا نیست؛ بلکه ساختاری منسجم دارد و تنها زمانی پایدار می‌شود که اجزای این ساختار، به‌درستی در کنار هم قرار بگیرند. بسیاری از تجربه‌های ناپایدار آرامش یا ناآرامی‌های مزمن درونی، به این دلیل رخ می‌دهند که یکی از این اجزا فعال است، اما اجزای دیگر نادیده گرفته شده‌اند. صلحی که بر یک بُعد بنا شود، دوام نمی‌آورد؛ همان‌طور که صندلی یک‌پایه، هرچه قدر هم محکم باشد، قابل استفاده نیست.

در نگاه معارف شیعه، صلح درونی با امام دارای سه بُعد اساسی است: بُعد معرفتی، بُعد عاطفی و بُعد عملی. این سه بُعد، نه به‌صورت مستقل، بلکه در ارتباطی زنده و متقابل با یکدیگر عمل می‌کنند.

### ۱. بُعد معرفتی؛ شناخت جایگاه امام در نظام هدایت

نقطه آغاز هر پیوند واقعی، شناخت است. بدون شناخت درست، حتی صمیمی‌ترین احساسات نیز ممکن است انسان را به خطا ببرند. کسی که امام را نشناسد، نمی‌تواند با او به صلح برسد؛ زیرا نمی‌داند با چه کسی و در چه سطحی باید هماهنگ شود.

برای روشن شدن این بُعد، تصور کنید فردی بخواهد از یک دستگاه پیچیده صنعتی استفاده کند، اما دفترچه راهنما را نخوانده باشد. ممکن است دستگاه را روشن کند و حتی مدتی از آن بهره ببرد، اما احتمال خطا، آسیب و توقف ناگهانی بسیار بالاست. امام، در نظام زندگی ما نقش همان راهنمای جامع را دارد. شناخت جایگاه امام یعنی فهم اینکه او فقط یک شخصیت محترم تاریخی یا الگوی اخلاقی نیست، بلکه محور تشخیص حق از باطل، معیار هدایت فردی و اجتماعی و تنظیم‌کننده مسیر زندگی انسان است.

در نگاه شیعی، امام ستون خیمه دین و واسطه جریان هدایت الهی در عالم است. تا زمانی که این جایگاه به‌درستی فهم نشود، رابطه با امام سطحی باقی می‌ماند و صلح درونی شکل نمی‌گیرد. بسیاری از ناآرامی‌ها،

محصول این ناآگاهی هستند؛ جایی که انسان در تصمیم‌های مهم زندگی، به جای رجوع به معیار هدایت صرفاً بر تحلیل شخصی یا عرف زمانه تکیه می‌کند و بعد، هزینه‌های این انتخاب را در درون خود می‌پردازد.

## ۲. بُعد عاطفی؛ محبت به امام و امنیت قلبی

شناخت، اگر به دل راه پیدا نکند، خشک و بی‌جان می‌ماند. بُعد عاطفی صلح درونی با امام، همان پلی است که معرفت را به تجربه زیسته تبدیل می‌کند. محبت به امام، صرفاً یک احساس مذهبی نیست؛ نیرویی است که انسان را به حرکت در مسیر هدایت وامی‌دارد.

برای درک این بُعد، می‌توان به رابطه شاگرد و معلمی فکر کرد که شاگرد، هم به دانش معلم ایمان داشته و هم به او اعتماد قلبی دارد. در چنین رابطه‌ای، شاگرد نه تنها سخن معلم را می‌شنود؛ بلکه حتی در مواقع تردید، به او تکیه می‌کند. محبت به امام نیز چنین نقشی دارد؛ ایجاد نوعی امنیت درونی که انسان را از سرگردانی میان گزینه‌های متناقض نجات می‌دهد.

دلی که با امام پیوند عاطفی دارد، در بحران‌ها کمتر فرو می‌ریزد؛ نه به این دلیل که مشکلات کم شده‌اند، بلکه چون دل به محوری ثابت متصل است. این محبت، ترس از آینده را کاهش می‌دهد و احساس تنهایی وجودی انسان را ترمیم می‌کند. بدون این پیوند عاطفی، حتی عمیق‌ترین شناخت‌ها نیز در بزنگاه‌های زندگی کارآمد نخواهند بود.

## ۳. بُعد عملی؛ هماهنگی سبک زندگی با هدایت امام

اگر شناخت و محبت در عرصه عمل ظهور نکنند، صلح درونی به تدریج فرسوده می‌شود. زندگی روزمره، میدان اصلی آزمون این صلح است. عمل، همان جایی است که مشخص می‌کند معرفت و محبت تا چه اندازه واقعی هستند.

برای مثال، تیمی را در نظر بگیرید که اعضایش به توانایی مربی ایمان دارند و حتی او را دوست دارند، اما در زمین بازی، هرکدام بر اساس سلیقه خود عمل می‌کنند. نتیجه چنین وضعیتی، شکست و آشفتگی است.

رابطه با امام نیز زمانی ثمر می‌دهد که تصمیم‌ها، اولویت‌ها و سبک زندگی ما بر اساس هدایت او تنظیم شود.

این بُعد، شامل جزئی‌ترین انتخاب‌ها نیز می‌شود؛ از شیوه مصرف و روابط اجتماعی گرفته تا نوع مواجهه با قدرت، ثروت، شهرت و لذت. صلح درونی با امام، جایی شکل می‌گیرد که انسان در این انتخاب‌ها، به جای خواست لحظه‌ای یا فشار عرف، معیار هدایت را در نظر بگیرد. چنین هماهنگی‌ای، به تدریج آرامشی عمیق ایجاد می‌کند؛ آرامشی که نتیجه طبیعی انسجام درونی است.

صلح درونی با امام، زمانی به واقعیتی پایدار تبدیل می‌شود که شناخت درست، محبت پویا و عمل هماهنگ، در یک مسیر واحد قرار بگیرند. هرچا یکی از این اضلاع تضعیف شود، صلح به هم می‌ریزد و نشانه‌های آن در ناآرامی‌های پنهان یا آشکار زندگی نمایان می‌شود.

این سه بُعد، نه تنها قابل تفکیک نیستند، بلکه هرکدام دیگری را تقویت یا تضعیف می‌کند. شناخت، جهت می‌دهد؛ محبت، انگیزه می‌آفریند و عمل، این دو را وارد واقعیت زندگی می‌کند. حاصل این هماهنگی، صلحی است که نه وابسته به شرایط بیرونی است و نه با تغییر موقعیت‌ها از بین می‌رود؛ بلکه در عمق جان انسان ریشه می‌دواند و او را در مسیر هدایت، ثابت‌قدم نگاه می‌دارد.